

دیدگاه‌های زبانشناختی فرث^۱

رابرت دیوگراند^۲

برگردان: هدی کی منش^۳

اگرچه جان روپرت فرث^۴ سهم بسزایی در بنیانگذاری زبانشناسی در بریتانیای کبیر داشت، کتاب نظری مهمی را منتشر نکرد. او دو کتاب معروف و کوتاه در اوایل کار خود به منظور بالا بردن علاقه عمومی در مطالعه زبان نوشت: *گفتار*^۵ (۱۹۳۰) و *زبان/انسان‌ها*^۶ (۱۹۳۷). به غیر از این دو مقالاتی نیز در دو مجلد گردآوری شدند که یکی از آنها پس از مرگ وی انتشار یافت. به گفته فرانک پالمر^۷، که جلد دوم را گردآوری کرده بود، شایع شده بود فرث در حال تهیه کتابی تحت عنوان "اصول زبانشناسی"^۸ است، اما در بین کاغذهایی که پس از مرگ او باقی مانده بود حتی یک صفحه هم از این کتاب در دست نبود. به همین دلیل در نوشته حاضر نظریه و روش فرث از چهار مجلد باقی مانده بازسازی خواهد شد که مطالب آن برای اهداف و مخاطبان خاص و عام متفاوتی طراحی شده‌اند.

علیرغم تمام تردیدها و تناقض‌ها، جایگاه فرث در سه دهه‌ای که در اینجا خلاصه می‌شود نسبتاً ثابت باقی مانده است. کتاب‌های مشهور وی، طبق نظر پیتر استریونز^۹ (ناشر نسخه‌های ۱۹۶۴)، حاوی بذر و دانه‌های افکار مهم و بزرگی بودند که در کارهای آکادمیک متعاقب فرث در زبانشناسی انجام شد. طبق نظر پالمر، فرث به تنهایی از پیشگامان زبانشناسی در بریتانیا بود که گرایش خاص خود و بسیاری از عقاید جدید و مهیج را ترویج داد. فرث اولین کرسی در زبانشناسی عمومی را که در دانشگاه لندن در سال ۱۹۴۴ در بخش مطالعات آسیایی و

۱ - مقاله حاضر از بخش جی. آر. فرث از کتاب زیر، نوشته رابرت دیوگراند ترجمه و تلخیص شده است.

Linguistic Theory: The Discourse of Fundamental Works(2002),
<http://beaugrande.bizland.com>

۲- Robert de Beaugrande

۳- کارشناس ارشد زبانشناسی، پژوهشکده زبانشناسی، کتیبه‌ها و متون، پژوهشگاه میراث فرهنگی

۴- John Rupert Firth

۵- speech

۶- Tongues of men

۷- Frank palmer

۸- Principled of linguistics

۹- Peter strevens

آفریقایی تاسیس شده بود، به خود اختصاص داد. استریونز می‌گوید: او در زبانشناسی آمریکایی تا حد زیادی ناشناخته باقی ماند.

گذشته از پایک^۱ در ایالات متحده، عقاید انگلیسی متفاوت و مغایر با زبانشناسی بلومفیلدی بود. فرث از برخی عقاید بلومفیلد حمایت می‌کرد، به ویژه با توجه به شرایط فکری و بستر علوم در دنیای انگلو ساکسون آن زمان. برخی اوقات فرث با زبانشناسان آمریکایی همکاری می‌کرد اما در سایر مواقع با کارهای آنان به عنوان کارهایی محدود و همراه کننده و اساساً متفاوت با کار خود، مخالف بود. بر خلاف سایر نظریه پردازان (آمریکایی) فرث اهمیت مذهب را در تاریخ زبانشناسی غربی در کنار سایر علوم نادیده نمی‌انگارد. وی به زبان‌های جهانی که توسط دستوریان آماتور و زبانشناسانی که سعی در تحلیل و طراحی زبان‌های ساختگی نظیر اسپرانتو را داشتند، نگاهی سوفسطایی داشت.

به عنوان یک خاورشناس، فرث ظهور مطالعات زبانی را در هندو، کشف سنسکریت توسط غرب می‌داند. دستوریان هندی قدیم و بعد عرب‌ها به زبان بومی چندان توجهی نداشتند بلکه به حفظ پاکی و اصالت زبان‌های مقدس از تباهی و خرابی علاقمند بودند. نسل آنان کسانی بودند که به معیارهای قراردادی زبانشناسی و حفظ اصالت اعتقاد داشتند و دیدگاه ایستا و به ویژه تجویزی را می‌پذیرفتند که تحول زبانی را چیزی جز خرابی و فساد نمی‌دانستند. با این وجود فرث معتقد است زبان‌های تمدن‌های بزرگ پیشین برای دستوریانی نظیر پانینی برای سنسکریت، دیانوس برای یونانی، پریسکیان برای لاتین و یا الخلیل برای عربی بسیار کارآمد بودند. مشکل زمانی آغاز شد که دستور لاتین برای تعداد زیادی از زبان‌ها با متا فیزیک و منطق یونانی به اشتباه بکار گرفته شد. فرث اعتقادی به فیلولوژی تاریخی تطبیقی با وجوه اشتراک با نظریه تکاملی داروین و قیاس‌های بیولوژیکی ندارد. او نیز همانند سوئیت^۲ و ملینوفسکی^۳، تجزیه و تحلیل زبان‌های زنده را ترجیح می‌دهد، حداقل تا زمانی که زبانشناسی توصیفی و نقش‌گرایان قادر به بازنگری و فرموله کردن مجدد مشکلات کارهای تاریخی و تطبیقی شدند.

فرث همچنین سوال درباره پیدایش و منشاء زبان را بیهوده و عبث می‌داند و با بحث و جدل در مورد منشاء زبان و ایجاد زبان جهانی مخالف است. وی معتقد است به جای بازگشت به عقب و دورتر و دورتر شدن از عادت‌هایی که آنها را می‌شناسیم، باید در جستجوی منشاء برای زبان باشیم به گونه‌ای که آن را بیاموزیم و در زندگی اجتماعی روزمره خود بکار بندیم. وی با در

^۱ - Pike

^۲ - Sweet

^۳ - Malinowski

نظر گرفتن ساختار بیولوژیکی و تئوری داروین، نقش و عملکرد حنجره را در ابتدا نقل و انتقال مواد غذایی و عمل بلع می‌داند و بعد صدا برای انجام ارزش‌های حیاتی، ابراز هویت و سایر موارد رشد و گسترش یافت.

در عصر جدید، فرث در مطالعات زبانی جریان مهم دیگری را پی می‌گیرد. اگرچه تفاوت میان باسواد و بی‌سواد در انگلیس به قرن هفدهم و دستوریان آن زمان بر می‌گردد، نهضت سوادآموزی سال ۱۸۷۰ نهضتی جدی بود که منشاء بسیاری از تعصبات و مشکلات در ارتباطات گردید به عنوان مثال گفتار استادان تحصیلکرده باعث می‌شد بچه‌ها از گفتار والدین خود شرمگین باشند و بنابراین از "انگلیسی خوب ساختگی" ممانعت می‌کرد که مدارس و دانشگاه‌ها شاگردانی تربیت کنند تا بتوانند عقاید و تفکرات خود را در قالب کلماتی ساده و روان بیان کنند. این موقعیت وحشتناک زمینه را برای فرث فراهم آورد تا به مطالعات زبانشناختی مدرن قاعده‌مندتری روی آورد. فرث با تعصبی میهن پرستانه از مطالعه زبان به دلیل وسعت و پهنای قلمرو دفاع می‌کند. فرث اشاره می‌کند که زبانشناسی مستحق سرمایه‌گذاری بیشتری است زیرا به اتحاد فرمانروایی بریتانیا از طریق زبان کمک می‌کند و برتری جهانی زبان انگلیسی را تضمین می‌نماید. وی اظهار می‌دارد امروزه استفاده از زبان انگلیسی بزرگترین فشار اجتماعی در تمام دنیاست و ما در انگلستان باید مسیر آموزش افراد جوان و حتی خارجی‌ان را با درایت و درک صحیح از رفتار زبان، هدایت کنیم و با داشتن دیدگاهی جهانی و با پیروی از هر دو سبک شرق و غرب و دست کشیدن از تمایز میان زبان‌های ابتدایی و متمدن می‌توانیم کارهای مفیدی را انجام دهیم. برای دستیابی به نظریه زبانی، محقق غربی باید خود را از اروپایی بودن مطلق و انگلیسی از انگلیسی مآب بودن صرف رها سازد. در کشورهای تحت توسعه، ملی‌گرایی منجر به اشتیاقی در برابری زبانی شده است و رهبران می‌خواهند هرچه سریع‌تر ارزش‌های زبانشناختی را برای دستیابی به اهداف ملی خود دریابند. غرور ملی فرث همچنین در توجه به کارهای قرون گذشته مشهود است. او سهم پر بار زبانشناسان انگلیسی، دستوریان، متخصصان علم بیان، آواشناسان، املانویسان (از جمله مبدعان مختصرنویسی) از زمان الیزابت اول یا در واقع از زمان گرامر لاتین الفریک در انگلیس را می‌ستاید و از پیشگامانی نظیر هنری سوئیت و نیز پالمر، کسی که فرث علاقه داشت با وی مقایسه شود، یاد می‌کند.

به اعتقاد فرث علم زبانشناسی باید به دنبال پیوستگی با علوم اجتماعی و بیولوژیکی باشد و ارتباطات معنادار خود را با سایر علوم گسترش دهد. به عنوان یک علم اجتماعی، زبانشناسی در

۱- لازم به ذکر است این اعتقاد از تعصب فرث به زبان انگلیسی نشأت گرفته و واقعیت زبانشناختی ندارد.

فرموله کردن نظریه‌ها و بیان فن سرآمد است، یافته‌های آن بنیادین هستند و باید با دقت مورد مطالعه قرار گیرند. بعلاوه زبان‌شناسان دارای علایق مشترک با جامعه‌شناسان و هم جهت با روان‌شناسان و فلاسفه در تجربه‌گرایی لاک^۱، هیوم^۲، مور^۳، راسل^۴ و ویتگنشتاین^۵ هستند. از طرفی فرث مباحث می‌کند که زبان‌شناسی در اروپا در جایگاه خود دچار تحول شده و به رشته‌ای مستقل تبدیل گشته و حرکت خود را در راستای علم دیگری نیموده است، به اعتقاد وی زبان‌شناسان نباید وقت را به مسائلی چون سایبرنتیک (علم مقایسه دستگاه عصبی با دستگاه الکترونیکی و مکانیکی)، تئوری ارتباطی، کامپیوترهای دیجیتال و ماشین‌های سخنگو بگذرانند. نیز بر این اعتقاد است که مطالعات زبانی با روان‌شناسی و منطق درهم تنیده است و شاخه‌های زبان‌شناسی بدون داشتن فلسفه‌ای بنیادین نمی‌تواند جایگاه مناسبی داشته باشد. فرث پیچیدگی گفتار و زندگی، نژاد و زبان را به کتاب آفرینش ارجاع می‌دهد و با توجه به مخالفت با ذهن‌گرایی و با تأکید بر لزوم فلسفه یادآور می‌شود این کار زبان‌شناسی نیست که بگوید زبان چیست. فنون زبان‌شناسی برای توضیح کلیات بشری در مورد زبان گسترش نیافته‌اند، ایرادی که فرث به تفکر سوسور در مورد لانگژ^۶ به عنوان چیزی دست نیافتنی می‌گیرد. وی نهایتاً فیزیولوژی کلی گفتار، ادراک و انگیزه را طبیعت بشر فرض می‌کند، حوزه‌هایی که به دلیل کلیت و عمومیت مورد توجه رفتارگرایان است و معتقد است ما به نظریه زبان‌شناختی عمومی نیاز داریم که برای توصیف‌های زبان‌شناختی خاص و مشکلات زبان قابل اجرا باشد نه یک تئوری از جهانی‌ها برای توصیف زبان‌شناسی عمومی.

خطر دیگری که فرث برمی‌شمرد مفاهیم دوتایی یا دوگانگی میان "ذهن و جسم"، "دال و مدلول"، "بیان و محتوا"، "زبان و تفکر"، "تفکر و بیان"، "تفکر و واژه"، "ایده و کلمه" است که به زمان دکارت برمی‌گردد و توسط زبان‌شناسان سوئیسی، فرانسوی و اسکاندیناویایی حمایت و تأیید شده است. در عوض فرث زبان‌شناسی عمومی را طالب است که دیدگاه روان‌تنی^۷ برای ذهن و جسم با هم در نظر می‌گیرد که در موقعیت‌های ویژه عملکرد دارند. در واقع باید به کل تفکر و عمل انسان به عنوان یک کل در ارتباط با آن شخص بنگریم،

¹ - lock

² - hume

³ - moor

⁴ - russell

⁵ - Wittgestein

⁶ - Langage

⁷ - psychosomatic

درست مثل مطالعه و بررسی کل انسان توسط بیولوژیست‌ها، کالبدشناسان، فیزیولوژیست‌ها، عصب‌شناسان و آسیب‌شناسان که برای آنها یک علم است، زیان‌شناس نیز رفتار زبانی عادی را به عنوان یک کل، تلاش معناداری فرض می‌کند که برای حفظ الگوهای مناسب در زندگی است. با این وجود فرث تاکید می‌ورزد که بدن انسان حوزه نخستین تجربه و تجلی بیان است که متصل به باقی جهان می‌باشد. هم بدن و هم جهان هر دو مجموعه‌ای از ساختارها و نظام‌ها هستند، می‌توانیم انتظار داشته باشیم تمامی رفتار زبانی را به عنوان شبکه‌ای از روابط میان مردم، اشیاء و رخدادها کشف کنیم. بنابراین اگر (طبق نظر وایت هد) بگوییم آوای گفتاری تولید شده منشاء و ریشه آن در موجودات زنده است و یا (طبق نظر راسل) معنا تنها زمانی ادراک می‌شود که زبان را به عنوان عادت جسمانی تلقی کنیم، به دلیل اینکه اغلب دستگاه‌های ذاتی و درونی پر رمز و راز هستند، به مشکل بر می‌خوریم. فرث گفتار را یک عادت جسمانی می‌داند که پایه و اساس فیزیکی دارد و درون دستگاه مرکزی برای کنترل و هماهنگی رفتار است. وی اذعان می‌دارد از آنجا که عادات غریزی به آموزش نیازی ندارند و با وضعیت فطری و ذاتی دستگاه عصبی کنترل می‌شوند، در تمامی عادات بشری از جمله گفتار، آموزش از طریق تجربه، سازگاری، تطابق تجربی، حفاظت، شناخت و انعطاف پذیری صورت می‌گیرد.

فرث واژگان را به عنوان کنش‌های محرک و پاسخ و جمله‌های گفتاری را موفقیت‌هایی از محرک مستقیم برای دادن پاسخ عادت‌ی مناسب، ترسیم می‌کند و تصریح می‌نماید که عادات بر اساس انعطاف پذیری پاسخ، جانشینی و جایگزینی و تغییر هستند درحالی‌که رفتار هوشمندانه می‌تواند بر محیط منطبق باشد. قائل بودن به سیستم بدنی، شخصیتی و زبان از طریق زندگی سبب شد فرث تقسیم بندی دوگانه‌ای را برای بخش ذهنی در نظر بگیرد.

با تایید گفته ملینوفسکی دال بر رد کارکرد زبان موازی و دقیقاً همانند فرآیندهای ذهنی، بر این باور است که زیان‌شناسی عمومی نباید زبان را به عنوان ابزاری برای تفکر یا ارگانی برای ذهن مطالعه و بررسی کند. فرث می‌گوید: "ما مفهوم ذهن را انکار نمی‌کنیم بلکه روش و تکنیکی برای مطالعه و زبان فنی برای توجیه رفتارهای ذهنی نداریم و البته نباید برای اجتناب از ذهن‌گرایی پذیرای ماده‌گرایی باشیم، همان کاری که بلومفیلد کرد". فرث حتی تمایلی به در نظر گرفتن زبان به عنوان وسیله‌ای ارتباطی ندارد، بلکه زبان را ابزاری درونی برای ذهن، تفکر و عقاید می‌داند که به دلیل آنکه قابل مشاهده نیستند، مرموز و مبهم‌اند. فرث (همانند ملینوفسکی و بر خلاف سوئیت، ویتنی و پائول) زبان را نه انعکاس اندیشه که سبکی در عمل در نظر می‌گیرد. با در نظر گرفتن واژه‌ها به عنوان کنش‌ها، رخدادها و عادات بررسی خود را به آنچه عینی و قابل مشاهده است در زندگی گروهی محدود کرده‌ایم. یک گفتار کنشی کامل معمول،

الگویی از رفتار گروهی در بیان کلامی در بافت‌های موقعیتی و تجربی از شرکت کنندگان است. فرث اصطلاح حضور ذهن^۱ را برای روش‌های پیچیده در استفاده به جا و مناسب الگوهای زبانی به عنوان عملکردهایی در یک موقعیت اجتماعی پیشنهاد می‌کند و اصطلاح مجموعه^۲ را برای یک الگوی عمومی از رفتار که متعلق به یک گونه یا گروه اجتماعی است معرفی می‌کند. رفتار زبانی در بافت موقعیتی واقعی قابل مشاهده است و ممکن است تجلی و تظاهراتی از مجموعه‌ها باشد که به طور خودکار سازگار می‌گردند و به درونداد انتخابی با برونداد مناسب متصل می‌شوند. اگر زبان و شخصیت درون بدن ساخته شده‌اند و سازماندهی شخصیت به توانایی‌های بالقوه زبانی بستگی دارد، پس زبان‌شناسی باید مفهوم کلیدی شخصیت را نشان دهد، که اصول اساسی آن اتحاد، هویت و تداوم در روندهای اجتماعی و توانایی خلق گفتار است. با حرکت از ساخت‌گرایی مکانیکی سوسوری، فرث بر مطالعه افراد، شخصیت و زبان به عنوان خط سیر مداوم پیوسته در روندهای اجتماعی و ماندگاری نیروهای فردی، تاکید می‌ورزد. با توجه به ارتباط نزدیک میان شخصیت و ساختار اجتماعی، وی جامعه‌شناسی را بر روان‌شناسی فردی، ترجیح می‌دهد. با دقت به طرح اجمالی که تاکنون اشاره شد در می‌یابیم که چرا هیچ زبانی دارای یک نظام منسجم کنترل‌کننده و در عین حال نشان‌دهنده واقعیات نیست و زبان‌شناسی باید چند نظامی باشد. بنابراین فرث اصل تک نظامی را که توسط میل^۳ گفته شده بود، عذر و بهانه‌ای برای صورتگرایی ساختاری ایستا و ذهن‌گرایی مکانیکی در زبان‌شناسی می‌داند و تقسیم‌بندی سوسور میان لانگ^۴ و پرل^۵ را رد می‌کند. به این منظور، او طیفی را برای تحلیل‌های زبان‌شناختی قائل می‌شود که معنای نهایی یک متن در موقعیت، به لایه‌هایی تقسیم می‌گردد. این تحلیل طیفی موجب می‌شود قبل از آنکه منظور معنادار نهایی را بشکنیم از واقعیت اجتماعی و داده‌ها مطمئن گردیم. بررسی معناشناسی در جایی قرار می‌گیرد که کار آواشناس، دستورنویس و واژه‌شناس در آنجا وحدت و یکپارچگی می‌یابد. معنی‌شناسی تنها وقتی می‌تواند پیشرفت کند که آواشناسی، واژه‌شناسی و نحو قابل درک باشند. این پایه و مبنا به وی اجازه می‌دهد تا بحث‌های معنا را به سایر سطوح بکشاند. عنوان مقاله "بررسی‌های بیشتر در معنا شناسی" وی به "صداها و نواها" تغییر یافت و در مقاله‌ای دیگر به نام "فنون معناشناسی" تنها روند معناشناختی جمله به رویکردهایی بوده که مورد علاقه فرث نبوده‌اند (برای مثال آگدن و ریچاردز

^۱ - tact

^۲ - set

^۳ - meillet

^۴ - lague

^۵ - parol

که به ارتباطات درون ذهن متوسل می‌شوند). بافت موقعیتی نیز به امور جامعه‌شناختی مثل نقش‌های اجتماعی، آداب و رسوم یا میراث فرهنگی باز می‌گردد. فرث معنا را به سایر سطوح نیز می‌کشاند اما هرگز ثابت نمی‌کند که تعدد نتایج حاصل از سطوح مختلف منجر به افزایش قابل توجه معنای نسبی می‌شود که مسبوق به هیچ ایده قبلی نیست و یا اگر تحلیل‌های زیانشناختی که هم در متن و هم در بافت یافت می‌شوند، بیانگر ساختارها باشند، پس این یافته‌ها به یافته‌های معنایی مربوط می‌گردند. همچنین طرح کلی فرث از سطوح، کاملاً روشن نیست. در دو کتاب بعدی بیست و چهار سطح در فهرست‌بندی مختلف شرح داده شده‌اند از جمله دستور، سبک، بافت موقعیتی و گاهی اوقات از حالات^۱ در مفهومی مشابه استفاده شده است اگر دائماً به تعداد سطوح تحلیل افزوده شود و تخصص یافته گردند، آنگاه کار فرث پیشینه خوبی خواهد بود. با توجه به این لایه‌ها مشخص می‌گردد که سطوح بالاتر به فرهنگ، بافت و موقعیت نزدیک‌ترند و سطوح پایین‌تر به واجشناسی و آواشناسی. فرث می‌گوید که این تحلیل‌ها می‌توانند به طریق دیگری انجام گیرند بدین ترتیب که روند نزولی ممکن است مناسب‌تر باشد و در واقع پیچیدگی نهایی سطوح بالاتر، نخستین انگاره خواهد بود و یا ممکن است طریق صعودی را برگزینند برای اجتناب یا به تعویق انداختن چیزهایی که به ایده‌ها، مفاهیم و یا تفکرات مربوط می‌گردند. در رویکرد زیر زنجیری، او این بحث را می‌کند که یک نظریه تحلیل که در یک سری از سطوح پخش شده است، مستلزم ساخت و انطباق سطوح است و برخلاف پایک که تمامی سطوح را به طور دو جانبه ضروری و لازم می‌داند معتقد است سطوح تنها به هم مربوطند به نحوی که نتایج به متن زبانی مشابه مربوط است و سطوح در ساخت جدید در ارتباط با تجربه باید متجانس و مکمل باشند. در مورد واژگان نیز سه اصل را ابراز می‌دارد: نخست واژگان واحدهای نظری صرف نیستند. دستور و نحو، واحدها و ساختارها از مقوله‌ها، روابط و انتزاع‌ها بیشتر استفاده می‌کنند تا واژگان. در اینجا لاقول فرث با دکتین سوسوری صورتگرایی ساختاری موافق است: "زبان نظامی از نشانه‌ها است که با ارزش‌های متفاوت در مقوله‌ها جای گرفته‌اند". دوم، واژگان معمولاً در واحدهایی بزرگتر ظاهر می‌شوند. علاوه بر این از آنجایی که در بسیاری از زبان‌ها ممکن است ارکان مقوله‌های دستوری، واژه‌ها نباشند، تحلیل‌های نحوی باید ورای سطح واژگان صرف بسط یابند. سوم، واژه‌ها در ارتباط رضایت‌مندی با معنا نیستند. فرث با این رویکرد خام که معنای واژگان را ماهیت‌های ماندگار یا عقاید قابل تفکیک در نظر می‌گیرد به شدت مخالف است. یک واژه به تنهایی فقط می‌تواند در سطح تلفظ یا نوشتار معنا داشته باشد. به دلیل

^۱ - modes

این سه انگیزه، او واحد میانی را می‌پذیرد و از قطعه^۱، ترکیبی از واژه‌ها، یاد می‌کند. هدف اصلی او هدایت تحلیل‌های توصیفی زبان‌ها و ساخت‌هایی برای ارتباط با قطعات زبانی بزرگتر است. چنین قطعه بزرگتر، ترکیب پیچیده معنی‌داری است که به عنوان شبکه ارتباطی از ساختارها و نظام‌ها برای سطوح مجزا که در عین حال متجانس نیز هستند و دوباره در برقراری ارتباط مجدد با تجربه همراه می‌شوند، توصیف می‌گردد. این چاره‌جویی راه‌گزینی است برای تردید او در مورد چیزهای معمول زبانشناسی، مثلاً او جمله را تعریف نمی‌کند اما می‌گوید آنچه او فکر می‌کند این نیست. به زعم فرث جمله نه پایین‌ترین واحد زبان است، نه واحدی کامل و مستقل، به نظر می‌رسد با تعاریف خود از جملات تک کلمه‌ای و جملات بدون فعل قصد دور شدن از تعاریف سنتی یا زایشی را دارد.

همچنین از آنجایی که می‌خواهد از تمامی تحلیل‌های روانی و منطقی‌رهای یابد، تعریف جمله به عنوان واحد قابل پیش‌بینی، قضاوت و یا گزاره را هم نمی‌پذیرد. با این وجود او این امر را طبیعی می‌یابد که جمله و تحلیل نحوی جایگاهی مرکزی و مهم در نظریه عمومی دارد. هنگام صحبت، ما از جمله کامل استفاده می‌کنیم بنابراین واحد گفتار واقعی عبارت کامل است و فن نحو با پردازش واژه در جمله سروکار دارد. او حتی فرضیه وگنر^۲ (۱۸۸۵) را مبنی بر اینکه همه ارکان زبان در اصل جمله هستند، تایید می‌کند. اما این نظر با جستجوی معمول وی برای یافتن منشاء در عادات و سازمان اجتماعی در تضاد است. این تردید و دودلی بین واژه و جمله طبیعتاً به نظریه‌های فرث در سازماندهی سطوح ساختواژه و نحو نیز کشانده می‌شود. در جایی می‌گوید آنها مجموعه‌ای از مقوله‌های کاملاً متفاوت و مجزا هستند اما بعد اظهار می‌دارد تمایز میان واژه‌شناسی و نحو شاید دیگر در زبانشناسی توصیفی قابل استفاده نباشد. همچنین در توجیه اینکه چگونه مقوله‌های ساختواژی و اجزای کلام، از شرایط صوری زبان برمی‌خیزند، مردد است. نقش یک واژه در جمله کامل می‌گردد پس یک واژه می‌تواند به طبقه‌های مختلفی تعلق داشته باشد و نقش‌های موجود را پر کند. فرث معتقد است با کنار گذاشتن رویکرد جانیشینی برای واژه‌شناسی واژه‌های منفرد به عنوان مثال در فهرست‌های نوشتاری صورت‌های واژگانی در تحلیل‌های اجزای ساختاری در روابط همنشینی مقوله‌های دستوری کمتر با تیرگی مواجه خواهیم بود. وی صورت‌های صرفی را پخش‌کننده‌های صوری می‌داند که در واژه‌شناسی همه واژگان پایه، بن‌ها، وندها و ترکیب‌ها به کار گرفته می‌شوند. برخلاف یلمزلف و چامسکی، فرث با دستور همگانی مخالف است به این دلیل که معانی دستوری توسط روابط درونی‌شان در

^۱ - piece

^۲ - Wegener

نظام‌ها که خاص همان زبان هستند، تعیین می‌گردد و صورت‌های دستوری یک زبان هرگز در هماهنگی سخت و جزمی با یکدیگر نیستند. استفاده از اصطلاحات دستور سنتی برای همه زبان‌ها خطر شکل دادن مقوله‌ها به عنوان موجودیت‌های جهانی و ایجاد فلسفه ساختگی در زبانشناسی را به همراه دارد. به جای تحلیل‌های دستوری که با روابط واژگان منفرد سرو کار دارد، بررسی ما باید به دنبال ویژگی‌های کلامی در جمله به طور کل باشد. با این وجود مقوله‌های دستوری، انتزاع‌هایی از متون، قطعات و یا کلام می‌باشند. با در نظر گرفتن معیار به عنوان مثال برای مقوله‌های فعلی و فاعلی در می‌یابیم که خصوصیات فعلی به طور مطلوبی در سطح جمله توزیع شده‌اند. مقوله‌هایی نظیر وجه، زمان، حالت، جنسیت و شمار نیز اگر برای هر زبانی کارآمد باشند، باید به صورت انتزاعی در نظر گرفته شوند و به جمله به طور کل برگردند. بنابراین هنگامی که نمایندگان واژه‌ها و حتی وندها نباشند گیج نخواهیم شد و یا هنگام برخورد با زبان‌هایی مثل لاتین، سواحیلی و هندی نو در مورد مفهومی که به طور سنتی به توافق یا تطابق اشاره دارد، متوقف نخواهیم شد. با در نظر گرفتن تنوع و گوناگونی، تنها باید آن دسته از تمایزات زبانشناختی را قائل شد که بتوان به لحاظ صوری بیان کرد. فرث به شدت با نظر بلومفیلد که معتقد است مطالعه معنا مطالعه دستور است و دستور تعمیم و مطالعه‌ای از معنا به طور کل است، مخالف است. برای فرث بحث درباره معیار صوری تنها یک تصور و اندیشه است. او مایل است تمامی توضیحات تصویری را کنار بگذارد. در میانه صورت و مفهوم فرث اصطلاح پیوند^۱ را برای روابط نحوی و تعامل دو جانبه میان اجزای ساختاری دستور معرفی می‌کند. برای مثال، انگلیسی رایج دارای مقوله‌ای از عمل‌وندهای نحوی مانند *do* , *have* , *has* است که نقش نفی یا پرسش دارند، تمامی افعال منفی با یکی از این عمل‌وندها پیوند دارند. در اینجا دوباره، تحلیل نحوی باید ورای سطح واژه منفرد باشد و از آنجایی که روابط مقوله‌های دستوری در پیوند لزوماً شکل واجی ندارند، یک بار دیگر در تحلیل اجزایی گونه واجی دلسرد می‌شویم. بررسی واژه‌ها، قطعات و متن به رویکرد نوایی منجر می‌گردد که بر ترکیب و ساخت تاکید می‌ورزد و به ویژگی‌های ساختاری به طور کل اشاره دارد. فرث امیدوار است که این رویکرد بتواند به بسیاری از مسائل مرتبط گردد مانند ساختار هجایی، تکیه، لحن، کمیت، همپوشانی‌های دستوری در قطعه، عبارت، بند و جمله. همچنین این رویکرد از مطالعات سنتی واژه، جامع‌تر است و با این نظریه که نحو شاخه اصلی و برجسته دستور است مطابقت دارد و ممکن است به لحاظ دستوری و عملی در آموزش تلفظ مفید واقع شود، یا در مطالعه زبان‌های بدون نوشتار، نیز

^۱ - Colligation

بررسی و مطالعه ادبیات، نقد ادبی و سبک‌شناسی و حتی زبانشناسی تاریخی کمک کند. علاوه بر این، با در نظر گرفتن اجزای ساختار که به لحاظ نوایی وابسته به یکدیگرند و در رابطه دوجانبه تعیین می‌گردند، این رویکرد، انتخابی روشن برای روند آمریکایی در تقسیم‌بندی واحدهاست و می‌تواند با واحدهایی که به لحاظ نوایی یکی هستند برای مثال مخفف‌ها مثال won't مناسب باشد. برای توضیح ویژگی‌های نوایی و گروه‌های نوایی مجزا، فرث به ویژه منابع فنی آواشناسی هم توصیفی و هم ابزاری به علاوه تحلیل‌های واجشناختی را ترجیح می‌دهد. به این دلیل که مطالعه نظاممند آواها در زبانشناسی مدرن مزایای بسیار بیشتری نسبت به زنجیره‌ها دارد. متقابلاً در تحلیل‌های واجشناختی نیز همانند بررسی ویژگی‌های جایگاه‌ها موثر است. با این پیش‌زمینه، فرث به سایر نظریه‌پردازانی می‌پیوندد که مفاهیم خود را در حوزه آواها و تولید پایه‌گذاری می‌کنند. در واقع آواشناسی یکی از عملی‌ترین علوم اجتماعی است که برای مطالعه پاره‌گفتار، تجزیه و تحلیل نظاممند، بیان حقایق زبانشناختی و به وجود آوردن متون صحیح و معتبر، فونونی را فراهم می‌کند. پس واژه‌شناسی، نحو، دستور توصیفی و معنا شناسی توصیفی همگی باید به صورت‌های تلفظی و آوایی معتبر تکیه کنند. علاوه بر این، گروه فرث، نظریه زبانشناسی عمومی را که به توصیف‌های ویژه نزدیک است و بن‌مایه‌های واجشناختی دارد، رواج داده است. به اعتقاد فرث کفایت در سطوح بالاتر تحلیل‌های زبانشناختی همان کنترل شدید و سخت مقوله‌های صوری را می‌طلبد همانند همه تحلیل‌های واجشناختی. پس توصیف واجشناختی باید در مرتبه اول به عنوان پایه و اساس برای بیان حقایق واژگانی و دستوری باشد. بنابراین نمی‌توان زبانشناسی ساختارگرای آمریکایی را به دلیل زیاده‌روی در واجشناسی و تلاش برای بسط و گسترش مستقیم تجزیه و تحلیل کلام در پاراگراف و جمله از طریق روندهای واجشناختی یا با قیاس با چنین روندهایی، مقصر دانست. واجشناسی، فرآیندهای آوایی و زنجیری درون واژه و جمله را بیان می‌کند و آواشناس همه اینها را با روندها و ویژگی‌های پاره‌گفتار مربوط می‌سازد. ارزش‌های متفاوت در نمادسازی آوایی تجلی می‌یابد ممکن است نقش صرفی، نحوی یا واژگانی داشته باشد و تعیین و ترکیب واج‌ها برای مطالعه صورت‌ها در واژه‌شناسی و نحو مهم است. طبقه‌بندی دستوری، داده‌ها را به موازات تحلیل‌های واجشناختی گروه‌بندی می‌کند. نمونه‌های برخی مقولات واجی ممکن است برای مقولات نحوی کارآمد باشد و مقولات دستوری نیز ممکن است به توصیف آوایی یا نمادسازی نیاز داشته باشند. اشتراکات مقوله‌های دستوری به مثابه پیوندهایی هستند که چارچوبی متحد و یکپارچه را شکل می‌دهند و مقوله‌های واجی توسط حالت‌های دستوری ساختارها مقید می‌گردند. چنانچه گفته‌های واجشناسی می‌توانند از دانستن معنای دستوری به دست آیند پس آواشناسی و واجشناسی با مطالعات معنایی باید مرتبط گردند.

وی اذعان می‌دارد آواها هدایت و کنترل می‌کنند اما نگهدارنده یا انتقال دهنده معنا نیستند، در بافت‌های عادی زندگی روزمره، آواهای گفتاری نقشی از موقعیت‌های اجتماعی‌اند که معنا به طور گسترده با به کار گرفتن پیش زمینه معمول عادات جسمانی، بدان افزوده شده است برای روشن تر شدن مطلب فرث سه اصطلاح صوتی^۱، آوایی^۲ و واجی^۳ را نام می‌برد.

مواد آوایی از مواد خام تجربی به دست می‌آیند. و به دنبال آن توصیفی در زبان فنی آواشناسی ارائه می‌گردد. تجزیه و تحلیل‌های واجی نیز به طور انتخابی بر سطح متفاوتی از انتزاع عمل می‌کنند و مقولات و ویژگی‌ها نمایندگانی خواهند داشت که در توصیف زبان آوایی قابل شرح هستند. بنابراین اگرچه آواشناسی و واج‌شناسی در سطوح علمی و نظام‌های تجزیه و تحلیل کلام متفاوتند باید به موازات نیز کار شوند. آواشناسی تخصصی‌ترین فن زیباشناسی است که به ریزتر شدن و انتزاعی شدن متمایل است، حال آنکه واج‌شناسی باید آواشناسی نظاممند نامیده شود که به هر آوایی در نظام ساختار آوایی یک جایگاه می‌دهد. برای اثبات اینکه فرث یک آواشناس نیست، واحد اجزا را که هر کدام توسط یک واج اشغال شده‌اند رها می‌کند وی همه نظام‌ها را برای ساختار اجزا کارآمد می‌انگارد. با توجه به بافت کل نظام، در موقعیت‌های گفتار واقعی، واحدها ویژگی‌های کلی یا ارتباط و همبستگی تولیدی مانند کشش، لحن، تکیه، شدت، واک و همینطور سبک (مثل سریع، محاوره ای و...) را منعکس می‌کنند. حال سؤال این است که چگونه به یک نمادسازی علمی برای آوانویسی دست یابیم. آوانویسی الفبایی گفتار، روندی بسیار انتزاعی است و نمی‌تواند ضبط دقیقی از همه جزئیات آوا، تکیه یا لحن گفتار را تولید کند. واحدهای یک آوانویسی بهترین صورت‌های انتزاعی از پاره گفتارها هستند و ممکن است برای اصطلاحات و نمادهایی که بر اساس املا یا هر گونه طرحی از حروف نیستند به کار رود. آوا راهنمای مطمئنی برای شناخت نقش نیست، فرث اصل یک نماد، یک آوا را رها می‌کند اما همه آن چیزی را که پیشنهاد می‌دهد مجموعه‌ای از حروف در شکل‌های مختلف است. علیرغم تمام توجهات به آوا، فرث معتقد است که برتری علمی نمی‌تواند به زبان گفتاری در مقابل زبان نوشتاری داده شود. همانطور که گونه‌های زبان نوشتاری دارای مفهوم پاره گفتار است، همه صورت‌های گفتاری نیز دارای دلالت و مفهوم نوشتاری برای اظهارات زیباشناختی است. به بیان دیگر، واژه‌های نوشته شده به دلیل آنکه ملموس، مادی، ثابت و جهانی‌اند از گفتار حقیقی‌ترند. اگرچه زبان نوشتاری شامل صورتی انتزاعی از محیط‌های پیرامون است و بافت آن در نهایت

^۱-phonic

^۲- phonetic

^۳ - phonological

کلامی است، هنوز در مراودات اجتماعی از داشتن واسطه مصون مانده است. دستور نیز باید به حروف و نشانه‌ها توجه کند، زیرا املا و نوشتار و دسته‌بندی معنای دستوری متون، اولین سطح تجزیه و تحلیل ساختاری را نشان می‌دهند. فرث معتقد است اقتصادهای زبانشناختی گفتار، آنهایی نیستند که در نوشتار است و نشان دادن هر آنچه به گوش می‌رسد برای چشم به طور کامل غیرممکن است. زبانه گفتار و نوشتار دو دسته عادات متمایز هستند: زبان شنیداری؛ صمیمی، اجتماعی، محلی و رساننده مطلب است حال آنکه زبان بصری؛ کلی و عمومی است و امروزه مالکیت فردی دارد. به اعتقاد فرث، زبانشناسی توصیفی هنگامی که برای یک زبان محدود^۱ که دارای دستور فرهنگ خاص خود است، به کار گرفته شود در بهترین حالت است، چنین حوزه‌ای آسان‌تر از هنگامی است که زبانشناس باید انتزاع‌هایی از کل عالم زبانشناسی شامل بسیاری زبان‌های تخصصی و سبک‌های متفاوت ترمیم کند. زبان محدود بهترین حوزه برای کشف با هم آیی‌ها^۲ است، برای مطالعه واژگان کلیدی، واژگان محوری و اصلی، واژگان راهنما؛ این مطالعه ممکن است به طبقه‌بندی آنها بیانجامد. با هم آیی‌ها اصولاً باید جملات کامل باشند و یا در مکالمه به پاره گفتارهای قبل و بعد گویسوران مرتبط گردند. برخلاف ترکیب‌ها، باهم آیی‌ها بین واژه‌ها به دست می‌آیند نه میان مقوله‌ها. از بررسی با هم آیی‌های متداول می‌توان اطمینان حاصل کرد که واژه یا قطعه مجزا در متون تثبیت شده به کار رفته است و سهم بسزایی در طیف زبانشناسی توصیفی با محدود و منحصر کردن زمینه برای تحقیق بیشتر ایفا می‌کنند، به عنوان مثال با مشخص کردن مشکلات در دستور یا کمک به واژه نگاری توصیفی به وسیله نشانه‌گذاری‌ها برای توصیف‌های فرهنگ لغت. ما باید ابتدا ساختار بافت‌های موقعیت متناسب را بیان کنیم سپس ساختار نحوی متن‌ها و بعد معیار توزیع و با هم آیی را مشخص نماییم. برای مثال توزیع و باهم آیی دستوری، معیار مجزایی فراهم می‌کند که مقوله‌های اسم ذات، فعل را می‌سازند یا تقابل دو قطبی مفرد و جمع را متضمن می‌گردند. فرث مدعی است که انواع سبک‌های معنایی ممکن را از خود صورت‌های زبانی ترسیم کرده است. وی سبک‌شناسی را سطحی از تحلیل زبانشناختی می‌داند. با مورد استهزار قرار دادن تجزیه و تحلیل کلام در آمریکا، وی خواهان رویکردی نظاممندتر و قاعده‌مندتر برای مطالعه زبان و ادبیات، ویژگی‌ها و ارکان، در اصطلاحات زبانشناختی است و از روش قضاوت و برتری زیباشناختی پرهیز می‌کند. سبک نتیجه ادغام و درهم آمیختگی فاکتورهایی نظیر عادت، آداب، رسوم و نوآوری در خلاقیت کلامی

¹ restricted

² collocation

است. وی تجزیه و تحلیل‌های سبک‌شناختی را به تعدادی از سطوح تقسیم می‌کند و به سطوح پایین‌تر یعنی آواشناسی، واجشناسی، نوایی و دستوری علاقه بیشتری نشان می‌دهد.

در مورد عقاید فرث در باره ترجمه در مجموع می‌توان گفت در بیانی ساده، ترجمه دانش و هنری است که طیف وسیع و جهان‌شمولی برای تجربه و همکاری درون فرهنگی است. حقیقت ترجمه، نیاز و ضرورتی در موضوعات کلی انسانی و چالشی اصلی برای نظریه زبانشناختی در به کارگیری توصیف فنی آن است. در واقع ما هر زمانی که درباره فردی دیگر یا گذشته خودمان بحث می‌کنیم در حال ترجمه هستیم پس باید ترجمه را درون یک زبان به حساب آوریم. هیچ ترجمه‌ای همیشه نهایی یا کامل یا واقعاً معادل نیست. هرگز نباید توقع داشت که شیوه‌های بیان معنا میان زبان‌ها کاملاً موازی و معادل باشند، به ویژه به لحاظ صوتی و زیباشناختی آوایی (علائم صوتی) و دستور جهانی که البته رد شده است. با این وجود مشکلات ترجمه در بسیاری مواقع می‌تواند در همگونی دو جانبه زبان‌ها در بافت‌های موقعیتی مشابه و تجربیات بشری معمول، مرتفع گردد. در حالیکه پایه و اساس برای هر ترجمه نهایی باید در بررسی‌های زبانشناختی یافت شود، عکس این روند یعنی استفاده از یک ترجمه به عنوان پایه و اساس برای بررسی‌های زبانشناختی صحیح نمی‌باشد. فرث، زبانشناسی را که دائماً از ترجمه در تجزیه و تحلیل‌های زبانشناختی بدون شرح نظاممند از ماهیت و نقش کاربرد شیوه‌های ترجمه استفاده می‌کنند، مورد نکوهش قرار می‌دهد. در پایان قابل ذکر است فرث روش‌های زبانشناختی را در مطالعه زبان مادری، فراگیری زبان دوم، مبارزه با عیوب گفتاری یا بسط و گسترش درست‌نویسی در مورد زبان‌های آفریقایی و آسیایی کارآمد می‌داند. کارهای مرتبط دیگر وی شامل ترجمه به زبان‌های آسیایی و آفریقایی جهت تعلیم و مشاغل تخصصی، همچنین گردآوری و مرتبط‌سازی ادبیات شفاهی سنتی و سایر ترکیب‌های خلاقیتی است. فرث مسئولیت زبانشناسی را خطیر می‌داند. بزرگترین نیاز محقق زبانشناسی یافتن افقی وسیع‌تر از زندگی و ارزش‌های جدید است. بنابراین باید نظریه‌های دیگر را هم بسنجیم، ابزارهای توصیفی و زبان‌های توصیف را بازبینی نماییم و مقوله‌های زبانشناختی مشخص شده دقیق‌تری را برای انواع اصول کاربرد در نقش‌های اجتماعی گوناگون جستجو کنیم. با همه اینها، نظریه زبانشناسی عمومی باید در توصیف زبان‌های خاص مفید واقع گردد و با مسائل زبانی خاص مرتبط باشد، تحلیل‌ها را در مسیر درستی هدایت کند و اصولی برای کسب نتایج سودمند از مطالعات زبانشناختی گذشته به دست دهد. همچنین باید متضمن مجموعه‌ای از بافت‌سازی‌ها و بیان حقایق باشد، بدین معنا که بافتی درون بافتی دیگر که هر بافت در درون بافت بزرگ‌تر نقشی را ایفا می‌کند و تعامل بافت‌ها به نوبه خود در بافت فرهنگ جایگاه خاصی دارند. و نیز چارچوب

ساختاری برای ایجاد پل‌هایی میان زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف را دربرگیرد. برای انجام چنین اموری فرت بررسی و تحلیل اجتماعی با مرکزیت زبانشناختی را معرفی می‌کند، توصیفی از گفتار و نقش‌های زبان با ارجاع به نتایج قابل مشاهده مؤثر و مطالعه‌ای از تعاملات کلامی برای یافتن پاسخ این سؤال که واقعاً زبان چیست و چگونه کار می‌کند و بسیاری مسائل در مطالعه زبان که هنوز از درک و فهم چگونگی عملکرد آن بسیار دور هستیم.

سراسر